

جایگاه و کارکرد خاندان دُنْبلِی در تاریخ ایران صفویه تا قاجار

دکتر حسین میرجعفری*

کورس هادیان**

چکیده

از مهمترین مسائل تاریخ ایران، روابط حکومت‌های محلی و ایلات و عشایر و خاندانهای مناطق مختلف کشور با دولت مرکزی است. آنچه در این نوشتار در نظر بوده، توصیف و تبیین جایگاه و کارکرد یکی از خاندانهای کرد ایرانی در عرصه حکومت محلی و تعامل با دولت مرکزی است. در این نوشتار، سعی بر این است تا برخی ابعاد و زوایای مرتبط با حکومت محلی خاندان دُنْبلِی بررسی و تجزیه و تحلیل گردد. این تحقیق به روش اسنادی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و اسناد به اسناد و مدارک موجود انجام شده و از جمله یافته‌ها و دریافته‌های آن می‌توان به این نکته اشاره کرد که خاندان دُنْبلِی در مقام امرای حکومت محلی دُنْبلِی در منطقه خوی و سلماس و تبریز، دست‌کم از زمان شاه‌تیماسب صفوی دارای تاریخی مستند و روشن است. در زمان شاه‌عباس اول نمود بیشتری یافته، در اواخر صفوی کم‌رنگ می‌شود. در فاصله بین صفویه تا قاجار، امرای خاندان دُنْبلِی در مقیاسی گسترده‌تر و به‌گونه‌ای بارز به ایفای نقش در مسائل داخلی و خارجی کشور می‌پردازند و حکومت محلی این خاندان از اقتدار بیشتری برخوردار می‌شود. با روی کار آمدن سلسله قاجار، امارت این خاندان رو به افول می‌رود و در نهایت، در نخستین سالهای ورود عباس‌میرزا به آذربایجان در مقام ولی‌عهدی، عمر این امارت محلی به پایان می‌رسد. برخلاف برخی فرضیه‌هایی که قوم‌کرد را به واگرایی و تجزیه‌طلبی متهم می‌کند، این مقاله نشان می‌دهد که خاندان دُنْبلِی، به‌عنوان یکی از خاندانهای اصیل و برجسته کرد، در عرصه‌های گوناگونی، از جمله ادب، فرهنگ، عمران و آبادی، سیاست داخلی و روابط خارجی نقشی مؤثر، اساسی و انکارناپذیر در تأمین امنیت، اهداف، وحدت و منافع ملی کشور ایفا کرده است.

واژه‌های کلیدی

خاندان دُنْبلِی، کرد، دولت مرکزی، حکومت محلی، خوی، تبریز

* استاد تاریخ، دانشگاه اصفهان.

** دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه اصفهان.

مقدمه

خاندان دنبلی از جمله خاندانهای کردتبار ایرانی است که اگرچه دست‌کم از چهار سده پیش از این در سطوحی از حکومت محلی یا دولت مرکزی به ایفای نقش پرداخته، اما چنانکه باید و شاید مورد توجه محققان و مورخان قرار نگرفته و دربارهٔ چندوچون پیدایش و عملکرد و افول این خاندان در مقام یک حکومت محلی، از یک سو ابهاماتی در خور توجه و از سوی دیگر، زمینه‌های فراوان برای پژوهش باقی است. از مهمترین و معدود تحقیقاتی که موضوع خاندان دنبلی را مورد توجه و بررسی قرار داده، کتاب **تاریخ خوی** نوشتهٔ دکتر محمدامین ریاحی؛ **تاریخ مشاهیر کرد** نوشتهٔ بابامردوخ روحانی و مقالهٔ محمدجمیل روزبهبانی با عنوان «امارت و فرمانروایی دنبلی‌ها در تبریز» ارائه شده در ششمین کنگرهٔ تحقیقات ایرانی است.

مقالهٔ حاضر به شرح زوایایی از پیشینه، اصل و نسب، مذهب و سوابق تاریخی و کارکرد خاندان و امرای دنبلی در تاریخ ایران پرداخته و ضمن آن، ابتدا خاندان دنبلی بر اساس دو مؤلفهٔ اصل و نسب و مذهب مورد مطالعه قرار گرفته و در ادامه پیشینهٔ این خاندان در مقطع پیش از صفویه بررسی و پس از آن، به ترتیب روابط خاندان و امرای دنبلی با سلسله‌های صفویه، افشار، زند و قاجار تشریح شده است. در نهایت، به پایان عمر این حکومت محلی اشاره شده است و برخی از مهمترین شخصیت‌های منسوب به این خاندان در عرصهٔ فرهنگ و ادب و سیاست معرفی شده‌اند و همچنین گوشه‌ای از اقدامات عمرانی امرای دنبلی در خوی و تبریز توضیح داده شده است. یافته‌ها و دریافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که خاندان دنبلی به‌عنوان بخشی از جامعهٔ کرد، برخلاف برخی

دیدگاه‌های تاریخی که پیشینهٔ قوم کرد را همراه با جدایی‌خواهی و رویارویی با دولت مرکزی تصور و ترسیم می‌کنند، دست‌کم از زمان صفویه تا قاجار، نقش و کارکردی اساسی در تأمین و تثبیت منافع، امنیت، وحدت و اهداف ملی دولت مرکزی داشته است.

اصل و نسب

شرف‌نامه به‌عنوان نخستین منبعی که به‌طور مستقل به شرح تاریخ و جغرافیای قوم کرد پرداخته، ضمن این که دنبلی‌ها را در زمره و بخشی از جامعهٔ کرد به‌شمار آورده، دربارهٔ اصل و نسب خاندان دنبلی دو روایت را ذکر کرده که بر اساس روایت نخست «نسب امرای دنبلی به عیسی‌نام شخصی از اعراب شام می‌پیوندند» (بدلیسی، ۱۳۷۳: ۳۹۹). بر اساس روایت دوم که بدلیسی بر صحت و اعتبار بیشتر آن تأکید دارد، «عشایر دنبلی از ولایت بُختی آمده، در مابین اکراد ایشان را دنبلی بُخت می‌خوانند» (بدلیسی، ۱۳۷۳: ۴۰۰). اصالت کردی عشیرهٔ دنبلی، با تفاوت در برخی جزئیات، مورد تأیید مورخان است (نادرمیرزا، ۱۳۷۳: ۲۰۲ و مردوخ، بی‌تا: ۶۱).

فرضیهٔ دیگر، این خاندان را به آل‌برمک منتسب می‌سازد. مصحح کتاب **نگارستان دارا** با تبیینی نه چندان قانع‌کننده بر این باور است که نسب دنبلیان به یحیی برمکی منتهی می‌شود (دنبلی، ۱۳۴۲: ی) ^۱ این فرضیه با تفاوت‌هایی مورد تأکید برخی صاحب‌نظران دیگر نیز قرار گرفته است (زکی‌بیگ، ۱۳۸۱، ج ۲: ۲۴۷). دربارهٔ موطن اصلی خاندان دنبلی و سیر جغرافیایی مهاجرت آنها مناطق چهارگانهٔ شام، حکاری و جزیره در شرق و جنوب ترکیه و در نهایت، خوی در آذربایجان نام برده شده است (روحانی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۸۷).

به خاندان دنبلی تعلق دارد، تلاش می‌کند پیشینه غیرقابل انکار گرایش این خاندان به آیین یزیدی را نادیده انگاشته یا مسکوت گذارد. وی اغلب با تعبیری کلی تأکید می‌کند که دنبلی‌ها همواره بر مذهب تشیع بوده‌اند (دنبلی، ۱۳۴۹: ۵۵). قرینه‌های تاریخی که عبدالرزاق بیگ برمی‌شمارد (دنبلی، ۱۳۴۹: ۵۹)، مقدمه وی در **تجربه‌الاحرار** (دنبلی، ۱۳۵۱: ۴۴)، نیز لحن و ادبیات او در **نگارستان دارا** (دنبلی، ۱۳۴۲: ۲۹۱) همگی در مسیر اثبات این فرضیه به کار گرفته می‌شوند که خاندان دنبلی از ابتدا شیعه‌مذهب بوده‌اند.^۳ دیدگاه عبدالرزاق با آنچه **شرف‌نامه** به عنوان قدیم‌ترین منبع تاریخ کردستان درباره گرایش دنبلی‌ها به مذهب یزیدی و پس از آن اهل سنت گفته است، همخوانی ندارد.

در اواخر صفویه و دوره‌های افشار و زند و قاجار، قراین بیشتری از گرایش خاندان دنبلی به مذهب تشیع به چشم می‌خورد. بررسی منابع نشان می‌دهد که شهبازخان دنبلی در نتیجه تعلقات مذهبی و متأثر از این تعبیر محمدحسن خان قاجار که «دعوی تشیع و مذهب حقه را با موافقت آزادخان افغان مبنایت است»، از خان افغان جدا شد و به محمدحسن خان پیوست (هدایت، ۱۳۳۹، ج ۹: ۳۴۵). همچنین اسامی امرا و شخصیت‌های خاندان دنبلی مانند جعفرقلی، مرتضی‌قلی، حسین‌قلی و امثال آن و نیز توجه آنها به عتبات عالیات در عراق و اهتمام در بازسازی و عمران آن و دفن بزرگان آنها در عتبات، می‌تواند به عنوان قرینه‌هایی در تأیید این فرضیه که دنبلی‌ها دست‌کم در مقاطع زمانی مذکور شیعه‌مذهب بوده‌اند، مورد استفاده قرار گیرد.^۴

در مجموع و با استناد به منابع و مقایسه دیدگاه‌های محققان و مورخان، می‌توان به این نتیجه رسید که خاندان دنبلی پیش از صفویه و در اوایل صفویه آیین یزیدی و مذهب اهل سنت (شافعی)

اگرچه دو فرضیه مطرح شده درباره اصل و نسب دنبلی‌ها را نمی‌توان در عرض یکدیگر و مغایر هم دانست، اما شاید پذیرش این واقعیت که خاندان دنبلی بخشی از ایلات و طوایف کرد هستند، ساده‌تر و منطقی‌تر از اثبات انتساب آنها به خاندان برمکی باشد. از این رو، در موضوع اصل و نسب دنبلی‌ها تا این اندازه می‌توان پیش رفت که اصالت و انتساب این عشیره به جامعه کرد مورد اذعان مورخان و محققان است و پذیرش انتساب آنها به آل برمک نیازمند مستندات و قرائن محکم‌تر تاریخی است.

مذهب

عشیره دنبلی در ابتدا بر آیین یزیدی بوده (نادرمیرزا، ۱۳۷۳: ۲۰۲) و پس از استقرار در خوی، عده‌ای از آنها از جمله امرای دنبلی «طریقه اهل سنت و جماعت پیش گرفته‌اند» (بدلیسی، ۱۳۷۳: ۱۴ و ۳۹۹).^۲ بر این اساس، خاندان دنبلی دست‌کم در اوایل صفویه (تا زمان شاه‌اسماعیل دوم) بر دو مذهب یزیدی و اهل سنت (شافعی) بوده‌اند و سخنی از گرایش آنها به تشیع نیست. در تکمیل این فرضیه، گفته شده است که بخشی از دنبلی‌ها در زمان شاه‌عباس اول و با پیشگامی سلمان خان دنبلی به تشیع گرایش پیدا کردند (ریاحی، ۱۳۷۲: ۱۳۰).

در مقابل، فرضیه‌ای با این مضمون که دنبلی‌ها در زمان شیخ‌حیدر صفوی به وی و تشیع گرویدند، مطرح است. بر این اساس، دنبلی‌ها پیش از صفویه بر مذهب تسنن بوده (روحانی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۸۷) و در زمان یکی از امرای دنبلی به نام امیربهلول، به شیخ‌حیدر گرویده و از تسنن به تشیع تغییر مذهب داده‌اند (زکی‌بیگ، ۱۳۸۱، ج ۲: ۲۴۷).

عبدالرزاق بیگ در مقام نویسنده و مورخی که خود

داشته‌اند. فرضیه گرایش تدریجی این خاندان به تشیع در زمان شاه‌عباس اول بیش از دیگر احتمالات، واقعی و منطقی به نظر می‌رسد.

خاندان دنبلی پیش از صفویه

اطلاعات موجود درباره شرایط و جایگاه خاندان دنبلی پیش از صفویه تقریباً منحصر به شرف‌نامه است. این منبع در تقسیم‌بندی امرا و حکام کردستان (که آنها را به ترتیب در سه دسته کلی سلاطین، امرای بزرگ و سایر امرا قرار داده) امرای دنبلی را در دسته سوم؛ یعنی پایین‌ترین رتبه ذکر می‌کند و بدون اشاره به تاریخ و دوره مشخصی درباره چگونگی حضور عیسی، جد خاندان دنبلی در آذربایجان و خوی گفته است که «سلاطین ماضی ناحیه سکمن‌آباد خوی را ... بدو ارزانی داشتند» (بدلیسی، ۱۳۷۳: ۳۹۹)^۵ دو اشاره مختصر و مبهم شرف‌خان به ارتقای برخی اعضای خاندان دنبلی در زمان آق‌قویونلو (بدلیسی، ۱۳۷۳: ۴۰۰) و امارت عشیره دنبلی در ولایت حکاری (شرق ترکیه کنونی) (بدلیسی، ۱۳۷۳: ۱۳۰) کمک چندانی به روشن شدن پیشینه تاریخی این خاندان نمی‌کند.

در مقابل، برخی محققان برای خاندان دنبلی پیشینه دیرین‌تری را قائل و بر این باورند که امرای دنبلی از قرن چهارم ق تا زمان شیخ‌حیدر صفوی در کردستان و آذربایجان حکومت مستقل داشته‌اند (زکی‌بیگ، ۱۳۸۱: ج ۲: ۲۴۷). در تکمیل این فرضیه گفته می‌شود قدیمترین امیر از خاندان دنبلی در اواسط قرن چهارم ق در منطقه حکاری ریاست داشته و نخستین بار در اوایل قرن ششم ق شمس‌الملک دنبلی که ممدوح خاقانی بوده، شهر خوی را به عنوان مقر حکومت برگزیده و در آبادانی آن کوشیده است (روحانی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۸۷ و ۸۸). مخالفان فرضیه اخیر، آن را بدون پشتوانه مستند

تاریخی می‌دانند (ریاحی، ۱۳۷۲: ۱۲۳).

به نظر می‌رسد دیدگاهی که پیشینه‌ای طولانی را برای امارت خاندان دنبلی تصور می‌کند، برخوردار از مستندات محکم تاریخی نیست. در مجموع، درباره پیشینه خاندان دنبلی پیش از صفویه، حداکثر می‌توان به دوره آق‌قویونلو بازگشت و استندهای منابع بیش از این برای امارت خاندان دنبلی سابقه‌ای قائل نیستند. نکته دیگر این‌که هرگاه مطابق دیدگاه موافقان پیشینه طولانی خاندان دنبلی، این خاندان از قرن چهارم و پنجم در رأس حکومت و امارت می‌بودند، بعید بود که با گذشت قرن‌ها همچنان به گفته شرف‌نامه در ردیف پایین‌ترین امرای جامعه کرد بمانند و این سابقه طولانی می‌توانست جایگاه آنها را تا امرای رده دوم و اول ارتقا دهد.

خاندان دنبلی و صفویه

اکثر منابعی که وقایع سالهای آغازین صفویه را شرح داده‌اند، اشاره چندانی به خاندان، حکومت و عشیره دنبلی ندارند. قدیمترین اشاره به روابط خاندان دنبلی و صفویه را می‌توان در شرف‌نامه یافت و از آن‌جا که نویسنده خود از یک سو از جامعه کرد برخاسته و از سوی دیگر در سطوح گوناگون حاکمیت دولت مرکزی ایران در دوره صفوی و هم‌چنین امپراتوری عثمانی حضور داشته است، می‌توان سخن وی را تا حد زیادی مستند دانست.

هرگاه روایت شرف‌نامه مبنای تحلیل قرار گیرد، نخستین ارتباط سیاسی بین امرای دنبلی و حکومت صفوی معطوف به دوره شاه‌تهماسب صفوی می‌شود که لقب سلطان و «الکای خوی» را به حاجی بیگ دنبلی از نوادگان عیسی بیگ، جد خاندان دنبلی، داد و مأموریت محافظت از مرز ایران و عثمانی را در منطقه

همزمان با تحکیم پایه‌های امارت خاندان دنبلی در خوی و اطراف آن، برخی چهره‌های منتسب به این خاندان در بخشهایی از دولت مرکزی حضور داشتند. از جمله این افراد، سلطان‌علی بیگ دنبلی است که در زمانی که شاه‌تهماسب بر طایفه دنبلی خشم گرفته بود، وی «در سلک قورچیان عظام شاه منخرط بود و به جهت اخذ مالوجهاات اصفهان مأمور گشته» (بدلیسی، ۱۳۷۳: ۴۰۵) سلطان‌علی بیگ مدتی در دربار شاه‌تهماسب در زمره نیروهای مسلح بود و در زمان سلطان محمد خدابنده امارت دنبلی به او تفویض شد (بدلیسی، ۱۳۷۳: ۴۰۵).

شرف‌نامه در شرح انتصاب سلطان‌علی بیگ، نخستین بار از دستگاه امرای دنبلی در خوی با عنوان امارت دنبلی یاد می‌کند. نظریه‌ی بیگ، پسر سلطان‌علی بیگ که جانشین پدر شد، به علتی نامعلوم همراه تعدادی از امرای قزلباش و خوانین منطقه به عثمانی پیوست و سرانجام در درگیری با عشیره محمودی بر سر تصرف ناحیه سکمن آباد «که از قدیم‌الایام اوجاق موروثی طایفه دنبلی بود»، کشته شد. شرح مجلس مصالحه دو طایفه محمودی و دنبلی که شرف‌خان خود در آن حضور داشته، پایان‌بخش روایت **شرف‌نامه** درباره خاندان دنبلی است (بدلیسی، ۱۳۷۳: ۴۰۶ و ۴۰۷).

از منظر متفاوت با **شرف‌نامه**، برخی بر این باورند که امیربهلول دنبلی در زمان شیخ‌حیدر صفوی، به تمایل خود تابع شیخ‌حیدر شد و حکومت او در زمره‌ی امیرنشین‌های تابع صفوی در آمد (زکی بیگ، ۱۳۸۱، ج ۲: ۲۴۷).

این فرضیه دربردارنده این نکته است که نخستین اشارات تاریخی به روابط دنبلی و صفویه، معطوف به گرایش امیربهلول دنبلی به سلطان‌حیدر صفوی و کشته شدن نامبرده در نبرد بین صفویه و شاه‌خلیل آق‌قویونلو

وان به وی سپرد (بدلیسی، ۱۳۷۳: ۴۰۰).

حاجی سلطان دنبلی در نتیجه اختلافات دیرینه با عشیره کرد محمودی بارها با ایشان درگیر شد و در نهایت، در یکی از یورشهای محمودی‌ها به قتل رسید (بدلیسی، ۱۳۷۳: ۴۰۲). در درگیری عشیره محمودی با دنبلی در سال ۹۵۵ ق که به قتل حاجی سلطان دنبلی انجامید، نیروهای عثمانی از محمودی‌ها پشتیبانی می‌کردند (قمی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۳۳۶). پس از این واقعه، اوضاع عشیره دنبلی از حالت عادی خارج شده «گاه رومی و گاه قزلباش می‌بودند ... برخلاف رضای شاه‌تهماسب عمل می‌نمودند» (بدلیسی، ۱۳۷۳: ۴۰۲). در نتیجه این اوضاع، شاه‌تهماسب تصمیم به تنبیه خاندان دنبلی گرفته با برنامه‌ریزی قبلی «چهارصد نفر مرد جرار از طایفه دنبلی به قتل آوردند و شاه‌تهماسب نیز تا موازی بیست و سی نفر از قورچیان آن طایفه (که در درگاه معلی بودند) به یاسا رسانید» (بدلیسی، ۱۳۷۳: ۴۰۳). از این مطلب مستفاد می‌شود که علاوه بر آذربایجان، عناصری از خاندان دنبلی در زمان شاه‌تهماسب صفوی در دربار و به عبارت امروزی در سطوحی از نیروهای مسلح و امنیتی دولت مرکزی نیز حضور داشته‌اند.

دنبلی‌ها پس از برخورد خشن شاه‌تهماسب، به سلطان عثمانی پناه بردند و منصور بیگ‌نامی از نوادگان عیسی بیگ حکومت ناحیه قطور را از عثمانی دریافت کرد و عشیره دنبلی نیز گرد او جمع شدند. پس از او پسرش ولی بیگ به حکومت رسید (بدلیسی، ۱۳۷۳: ۴۰۳). شاه‌تهماسب یکی از فرزندان حاجی سلطان دنبلی را که به نام پدر مقتول، موسوم شد، ابتدا در دربار خود ارتقا داد و بعدها به جای حاجی سلطان مقتول منصوب کرد. حکومت حاجی سلطان دوم، حدود بیست سال تداوم داشت (بدلیسی، ۱۳۷۳: ۴۰۴).

در سال ۸۸۰ ق است (روحانی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۸۹). بر پایه این روایت، از این پس ارتباط دوجانبه‌ای بین دنبلی و صفویه برقرار شده و پس از امیربهللول، فرزند وی، امیررستم نیز با سلطان حیدر همراهی کرده، در نبرد داغستان کشته شد. این دیدگاه علاوه بر جنبه سیاسی و نظامی، ابعاد مذهبی و طریقتی نیز برای بزرگان دنبلی در تعامل با صفویه قائل است. چنانکه به امیربهروزخان دنبلی ملقب به سلمان خلیفه اشاره شده که در نبرد بین شاه‌تھماسب و سلطان سلیمان‌خان عثمانی در سال ۹۴۵ ق نقش مهمی در شکست قوای عثمانی ایفا کرد و مورد تقدیر شاه صفوی قرار گرفت (روحانی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۹۰).

در دوره شاه‌عباس اول، امرا و شخصیت‌های منسوب به خاندان دنبلی ظهور و بروز بیشتری در منابع و نقش بارزتری در رویدادها و تحولات دارند. علاوه بر ایفای نقش مؤثر تعدادی از امرای دنبلی در آزادسازی تبریز و آذربایجان از اشغال عثمانی (نادرمیرزا، ۱۳۷۳: ۲۰۷). از بزرگان دنبلی در دوره شاه‌عباس اول می‌توان جمشیدسلطان دنبلی را نام برد که علاوه بر همراهی شاه در «سفر بلخ و خراسان»، مدتی نیز حاکم مرند بود و در مقابله با شورشهای منطقه‌ای و قوای بیگانه نقش داشت (ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۲: ۶۴۳ و ۶۷۸).

همچنین سلمان سلطان دنبلی که «از جانب اشرف حاکم الکای چورس»^۶ بود و به نمایندگی از دولت مرکزی با یکی از سرداران عثمانی به نام محمدپاشا که «می‌خواست که در سرحد قزلباش دست‌بردی چند نموده» به رویارویی پرداخت (ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۲: ۷۸۳) و بعدها «به مرتبه بلند خانی سرافرازی یافت» (ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۲: ۹۰۲) و نقش فعالی در تأمین امنیت آذربایجان ایفا کرد (ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۲:

۱۰۳۱). از مقصودسلطان دنبلی نیز به‌عنوان یکی از امرای دنبلی در خارج از آذربایجان یاد شده است (ترکمان، ۱۳۵۰، ج ۲: ۱۰۸۶).

برجستگی نقش امرای دنبلی در زمان شاه‌عباس اول، بویژه دوره بیست ساله سلمان‌خان دنبلی، به‌گونه‌ای است که برخی، شکل‌گیری و آغاز امارت دنبلی را در آن دوران دانسته‌اند (ریاحی، ۱۳۷۲: ۱۲۹). چنین برداشت می‌شود که تا اواخر دوره صفویه، مرکزیت حکومت دنبلی‌ها شهر چورس بوده است و در عصر شاه‌سلطان‌حسین در نتیجه برخی عوامل از جمله اختلافات درونی خاندان دنبلی، شهر خوی را به عنوان مرکز حکومت برگزیده‌اند (ریاحی، ۱۳۷۲: ۱۳۵).

آن‌گونه که از لحن و متن برخی منابع برمی‌آید، دوره شاه‌عباس اول نقطه عطفی در روند اوج‌گیری قدرت سیاسی خاندان دنبلی و تحکیم و تثبیت حکومت آنان در منطقه خوی و اطراف به‌شمار می‌رود. در نتیجه خدمات برخی اعضای خاندان دنبلی، بویژه سلمان‌خان، این خاندان مورد توجه شاه‌عباس قرار گرفته و مناطق خوی و سلماس و اطراف به آنها واگذار و بعدها منصب بیگلربیگی تبریز نیز به آن افزوده می‌شود (دنبلی، ۱۳۵۱: ۵۶). پس از شاه‌عباس اول، دنبلی‌ها حضور پررنگی در منابع ندارند^۷

عبدالرزاق بیگ، مورخ دوره فتحعلی‌شاه قاجار از تداوم حکومت جدش، شهبازخان دنبلی بر خوی و اطراف آن در زمان شاه‌سلطان حسین صفوی و مقاومت نه‌ماهه وی در برابر هجوم عثمانی و در نهایت، سقوط خوی و اسارت نجف‌قلی‌خان (پدر عبدالرزاق بیگ) خبر داده است (دنبلی، ۱۳۴۹: ۵۷ و ۵۸). این روایت از معدود مواردی است که به وضعیت امرای خاندان دنبلی در اواخر دوره صفویه اشاره دارد.

تاریخ مشاهیر کرد در مجموع از نخستین تماسهای

بوده که حاکمیت برای دخالت در امور امارت دنبلی اختیار مطلق نداشته است (نادر میرزا، ۱۳۷۳: ۲۱۰). برجستگی حکومت دنبلی در دوره افشار و زند چنان است که برخی حتی امارت خاندان دنبلی را در دوره‌ی پیش از آن مسکوت گذاشته‌اند (مصاحب، ۱۳۴۵، ج ۱: ۲۱۹۶).

مرتضی قلی خان دنبلی

نادر پس از اخراج قوای عثمانی از آذربایجان، مرتضی قلی خان دنبلی، پسر شهبازخان را به عنوان حاکم خوی و اطراف منصوب کرد (دنبلی، ۱۳۵۱: ۶۳). مرتضی قلی خان دنبلی در مراسم تاج‌گذاری نادرشاه افشار در ۱۱۴۸ ق (ریاحی، ۱۳۷۲: ۱۴۶) و در جنگ نادر با عبدالله‌پاشا در ردیف «معظم امرا و خوانین» (مروی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۹۷) و در لشکرکشی نادرشاه به قفقاز، در مقام یک فرمانده و نیز مشاور نظامی نادرشاه حضور داشت (مروی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۶۶۳ و ...).

در رمضان ۱۱۵۶ ق و زمانی که تعدادی از بزرگان دنبلی، از جمله مرتضی قلی خان و نجف‌قلی خان همراه نادرشاه بودند، از «شورش دنبلی‌ها در خوی» یاد شده است. از ظاهر خبر چنین برمی‌آید که زمینه شکل‌گیری شورش، مسأله دریافت مالیات بوده است (مروی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۹۹۹). در ادامه، مرتضی قلی خان مأمور می‌شود مالیات مقرر را که مبلغ قابل توجهی بوده از منطقه‌ی خوی جمع‌آوری کند. سنگینی بار مالیات و نارضایتی عمومی باعث تداوم شورش و سرکشی مرتضی قلی خان و نامه‌نگاری وی با عثمانی می‌شود. قرائن موجود گویای این نکته است که مرتضی قلی خان تلاش کرد از درگیری با قوای اعزامی از جانب نادرشاه برای مقابله با وی، خودداری کند، اما سرانجام با

خاندان دنبلی و صفویه در زمان سلطان‌حیدر تا زمان سلطان‌حسین و پایان دوره صفوی، از نه تن از امرای دنبلی معاصر با این سلسله نام برده و تصریح کرده است که بین دو خاندان روابط مناسبی برقرار بوده است و دنبلی‌ها علاوه بر حکومت در خوی، مناصب و مقامات مهمی در مرکز حاکمیت یا دیگر مناطق کشور داشته‌اند (روحانی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۸۹ تا ۹۱).

با استنباط از مستندات موجود، می‌توان نخستین روابط خاندان دنبلی با صفویه را مربوط به دوره شاه‌تیماسب دانست؛ اگرچه برخی محققان این روابط را تا زمان سلطان‌حیدر صفوی به عقب می‌کشند و برخی دیگر آن را به زمان شاه‌عباس تقلیل می‌دهند. چهره برجسته امرای دنبلی در دوره صفویه، سلمان‌خان دنبلی است که اوج قدرت وی در زمان شاه‌عباس اول بوده است. وضعیت امرای دنبلی پس از شاه‌عباس اول تا اواخر صفوی تا حدودی در ابهام قرار دارد. می‌توان منحنی روابط دنبلی و صفویه را به این شکل که در دوره شاه‌تیماسب شکل می‌گیرد و در زمان شاه‌عباس اول به اوج می‌رسد و آن‌گاه افول می‌یابد، ترسیم کرد.

خاندان دنبلی و افشار و زند

ظهور و بروز خاندان دنبلی در دوره افشار و زند بیشتر به چشم می‌آید. امرای بزرگ و امارت طولانی از ویژگیهای تاریخ دنبلی در این مقطع است. می‌توان با این دیدگاه موافق بود که دوره پرنوسان سرنگونی صفویه تا روی کار آمدن قاجار، در منطقه‌ی خوی و امارت دنبلی با ثبات نسبی قدرت سیاسی همراه بوده است (روحانی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۹۲).

از حکومت خاندان دنبلی در این دوره به عنوان «نیم‌پادشاهی» یاد شده که هرچند با فرمان دولت مرکزی حکومت می‌کردند، اما اقتدار آنان در سطحی

پیوستن به عثمانی در جنگ با سپاه ایران شکست خورد و کشته شد (مروی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱).
عبدالرزاق بیگ درباره کشته شدن مرتضی قلی خان، نظری متفاوت دارد. وی ضمن اشاره به این خصلت ناپسند نادر که «نوکران را به اندک تهاون و قصور از نعمت حیات محروم و مهجور می‌ساخت» گفته است که نادرشاه «مرتضی قلی خان را از بلده خوی به حضور خواسته، به بهانه‌ای به قتلش پرداخت». بعدها نادر از این عمل پشیمان شده و در سفری که به آذربایجان داشت، اعتراف کرد که «این مکان سرحد مملکت روم است و سرمنزل آشوب و مأوای فتنه و تار، از نصب و تعیین شخصی جلیل‌الشأن در این حدود ناچار است و ما عبت به قتل مرتضی قلی خان پرداختیم و او چاکر خدمتگزار ما بود» (دنبلی، ۱۳۵۱: ۶۵ - ۶۷).

شهبازخان دنبلی

نادرشاه ضمن پشیمانی از کشتن مرتضی قلی خان، شهبازبیگ، پسر وی را به حکومت خوی و سلماس و کردستان منصوب کرد (دنبلی، ۱۳۵۱: ۶۶). شهبازخان در محاصره شیراز قوای نادرشاه را همراهی کرد (مروی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۹۵۳) و پس از نادر در کنار ابراهیم‌شاه افشار قرار گرفت (گلستانه، ۱۳۵۶: ۳۳). هنگام ورود آزادخان افغان، فتحعلی خان افشار و شهبازخان دنبلی با وی متحد شده و تبریز و مراغه و دیگر مناطق آذربایجان را تصرف کردند (گلستانه، ۱۳۵۶: ۱۸۴).
شکست خان دنبلی از آزادخان افغان در سال ۱۱۶۵ ق روی داده (هدایت، ۱۳۳۹، ج ۹: ۲۱) و پس از آن، شهبازخان به اردوی خان افغان پیوسته و در ۱۱۶۸ ق نیز همراه او بوده است (غفاری، ۱۳۶۹: ۵۹). در ۱۱۶۹ ق شهبازخان در نتیجه تعلقات مذهبی از خان افغان جدا شد و به محمدحسن خان قاجار پیوست (هدایت،

۱۳۳۹، ج ۹: ۳۴۵). در ۱۱۷۴ ق شهبازخان و نجف‌قلی خان در مقابل قوای مشترک آزادخان افغان و محمودپاشای بایان قرار گرفته، آنها را شکست دادند (غفاری، ۱۳۶۹: ۱۴۶).

در سال ۱۱۷۵ ق شهبازخان بار دیگر به آزادخان افغان پیوست و در رویارویی مشترک آزادخان افغان و فتحعلی خان افشار با کریم خان زند، در جبهه مقابل کریم خان قرار گرفت (گلستانه، ۱۳۵۶: ۳۲۵). پس از شکست فتحعلی خان افشار از کریم خان، شهبازخان به حکومت خوی و سلماس و احمدخان دنبلی، عموی نامبرده به ریاست ایل دنبلی منصوب شد (همان: ۳۲۷).
روایتی متفاوت، گویای آن است که در سال ۱۱۷۸ ق کریم خان زند، شهبازخان و نجف‌قلی خان دنبلی را از آذربایجان همراه خود به شیراز برد (بامداد، ۱۳۷۱، ج ۵: ۴۲)، اما عبدالرزاق بیگ - که گمان می‌رود نظرش بیشتر مقرون به صحت باشد - بر این باور است که در نوبت دوم لشکرکشی کریم خان زند به آذربایجان، خان زند، شهبازخان را همراه خود به شیراز برده است (دنبلی، ۱۳۴۲: ۲۹۰).

درباره این که خان زند کدام یک از بزرگان دنبلی را همراه خود به شیراز برد، اختلاف نظر وجود دارد. عبدالرزاق تنها به شهبازخان اشاره کرده، در حالی که گلشن مراد علاوه بر شهبازخان از احمدخان نیز نام برده (غفاری، ۱۳۶۹: ۲۱۴) و بامداد معتقد است شهبازخان و نجف‌قلی خان هر دو به شیراز منتقل شده‌اند (بامداد، ۱۳۷۱، ج ۵: ۴۲). بررسی منابع و متن فرمانهای صادرشده از جانب کریم خان برای انتصاب نجف‌قلی خان، احمدخان و سلمان خان، مؤید دیدگاه عبدالرزاق بیگ درباره انتقال و اسکان شهبازخان در شیراز است. شهبازخان سالها به عنوان گروگان در شیراز نزد کریم خان زند به سر برد (غفاری، ۱۳۶۹: ۵۰۳)

۱۱۶۰) و کشته شدن نادرشاه افشار در ۱۱۶۰ ق (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۴۳) قابل نقد است. با این اوصاف، نجف‌قلی‌خان دنبلی دست‌کم با سه تن از شاهان و بزرگان ایران، از جمله نادرشاه افشار، محمدحسن‌خان قاجار و کریم‌خان زند دارای ارتباط سیاسی بوده و امارت وی بر خوی و آذربایجان مورد تأیید آنها قرار گرفته است.

احمدخان دنبلی

درباره مدت حکومت احمدخان روایات و دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. برخی آغاز آن را سال ۱۱۷۶ ق و با حکم کریم‌خان زند در انتصاب احمدخان به حکومت خوی دانسته‌اند (غفاری، ۱۳۶۹: ۲۱۴). برخی نیز دوره حکومت وی را بین ۱۱۶۷ تا ۱۲۰۰ ق ذکر کرده‌اند (ریاحی، ۱۳۷۲: ۱۵۹). این دیدگاه با آنچه تاریخ مشاهیر کرد درباره حکومت پنجاه ساله احمدخان دنبلی گفته است، منافات دارد (روحانی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۹۵). بامداد نیز به اشتباه مدت حکومت احمدخان دنبلی را پنجاه سال و شش ماه ذکر کرده و گفته است که نادرشاه افشار حکومت وی را تمدید کرد (بامداد، ۱۳۷۱، ج ۱: ۷۹)، در حالی که روایت عبدالرزاق که در مقایسه با بامداد قابلیت اطمینان بیشتری دارد، حاوی این نکته است که حکومت احمدخان دنبلی با نادرشاه تلاقسی نداشته تا مستلزم دریافت حکم از وی باشد (دنبلی، ۱۳۴۲: ۲۹۰).

منابع و محققان، اغلب از احمدخان با صفات نیکو و به عنوان حاکمی مقتدر، اهل عمران و آبادانی و باتدبیر، از امرای نامدار دنبلی و مقربان نادرشاه افشار یاد کرده‌اند (روحانی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۹۵). او را دارای «سطوتی بزرگ و عدتی کامل» دانسته‌اند که اطرافیان در نتیجه شکوه دربارش بر او خرده می‌گرفته‌اند که «با این لشکر و ملک و شوکت که تو راست چرا نام پادشاهی

و در سال ۱۱۸۷ ق «به سرای جاودانی تحویل کرد» (دنبلی، ۱۳۵۱: ۸۷).

نجف‌قلی‌خان دنبلی

نجف‌قلی‌خان از هیجده سالگی در رکاب نادر و «در جمیع معارک هند و روم» (دنبلی، ۱۳۴۲: ۲۹۰) و نبردهای داغستان و گرجستان و هندوستان (همو، ۱۳۵۱: ۶۷) همراه او بود. پس از کشته شدن نادرشاه، نجف‌قلی‌خان به خوی بازگشته و «امور برادرزادگان را که ... نیک مختل ... یافت» سروسامان بخشید (همان: ۸۵). در صف‌بندی اختلافات و درگیریهای پس از نادر، نجف‌قلی‌خان دنبلی در کنار عادل‌شاه و احمدخان دنبلی در صف ابراهیم‌شاه قرار گرفت (ریاحی، ۱۳۷۲: ۱۵۱). کریم‌خان زند در نوبت دوم لشکرکشی به آذربایجان، حکومت تبریز را کماکان به نجف‌قلی‌خان دنبلی تفویض کرد (همو، ۱۳۴۲: ۲۹۰). با مقایسه دو فرمان از کریم‌خان زند خطاب به نجف‌قلی‌خان، روشن می‌شود که نجف‌قلی‌خان دنبلی دست‌کم در فاصله سالهای ۱۱۷۷ تا ۱۱۷۹ ق از جانب کریم‌خان زند عنوان بیگلریگی تبریز را داشته است (نادر میرزا، ۱۳۷۳: ۲۲۰ و ۳۷۱).

نجف‌قلی‌خان که در رکاب نادرشاه رتبه امیرالامرای یافته بود (روحانی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۹۲) پس از کشته شدن نادرشاه به آذربایجان بازگشته و احتمالاً از همان زمان حکومت منطقه را در اختیار داشته است. به نظر می‌رسد این روایت که حکومت نجف‌قلی‌خان از زمان شاه‌سلطان حسین صفوی تا آقامحمدخان قاجار در منطقه خوی و تبریز تداوم داشته (روحانی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۹۲) دست‌کم درباره آغاز حکومت وی نمی‌تواند پذیرفته شود. نظر نادر میرزا نیز مبنی بر حکومت ۴۴ ساله نجف‌قلی‌خان در تبریز و توابع با عنایت به درگذشت نجف‌قلی‌خان در ۱۱۹۹ ق (نادر میرزا، ۱۳۷۳:

در این دوره است. احمدخان و نجف‌قلی‌خان از چهره‌های برجسته این خاندان در دوره افشار و زند به‌شمار می‌روند و پیش از آنها نمی‌توان امیری از خاندان دنبلی را نام برد که پایه شهرت و اقتدارش به حد این دو رسیده باشد.

از دیگر ویژگی‌هایی که برای امرای این دوره خاندان دنبلی می‌توان برشمرد، گسترش اختلافات و درگیری‌های درونی بین آنهاست؛ حتی اگر این امر نتیجه تحریکات بیرونی فرض شود، وجود زمینه داخلی را نمی‌توان انکار کرد.

از مقایسه روایات منابع چنین برمی‌آید که در دوره نادرشاه افشار، دست‌کم یک مورد شورش در منطقه حکومت خاندان دنبلی در خوی و اطراف روی داده است. چنین برداشت می‌شود که عملکرد نادرست دولت مرکزی، بویژه شخص نادرشاه در گسترش بی‌عدالتی و افزایش غیرمنطقی مالیات، عامل اصلی شورش بوده است. این شورش را مرتضی‌قلی‌خان دنبلی - که خود از نزدیکان و سرداران نادر بوده - رهبری کرده است. وی در نامه‌ای خطاب به سرداران نادر که برای سرکوب شورش اعزام شده بودند، یادآور شده که در مدت حضور در حاکمیت، خلافتی مرتکب نشده و این سرکشی صرفاً در نتیجه بی‌عدالتی و دریافت مالیات افزون بر توان است (مروی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۱۰۰۰).

خاندان دنبلی و قاجار

روابط محمدحسن‌خان قاجار با نجف‌قلی‌خان و شهبازخان دنبلی در سالهای آغازین دهه هشتم از قرن دوازدهم ق موجبات شکل‌گیری و گسترش پیوندهای ایل قاجار و خاندان دنبلی را فراهم آورد. پیش از لشکرکشی کریم‌خان زند به آذربایجان، محمدحسن‌خان قاجار، نجف‌قلی‌خان را به حکومت تبریز و شهبازخان

بر خود نمی‌نهی؟» و او به این پاسخ ساده ایلیاتی اکتفا کرد که «از نیاکان به وصیت مانده که هرگز نباید این نام به خود نهیم. من همان رئیس عشایر اکرادم» (نادر میرزا، ۱۳۷۳: ۲۱۳). احمدخان «بزرگترین و نامدارترین حاکم از دنبلی‌ها» است که به عنوان «فرمانروایی عادل» مطرح شد و «مردم خوی هنوز خاطرات دوره فرمانروایی او را فراموش نکرده‌اند». کنت دوفریر، فرستاده دولت فرانسه، به دولت متبوع خویش پیشنهاد کرد از احمدخان دنبلی در برابر آقامحمدخان قاجار - که گمان می‌رفت مورد حمایت روسیه است - پشتیبانی کند (ریاحی، ۱۳۷۲: ۱۵۹ و ۱۶۹). وی در نتیجه درگیری‌های داخلی خاندان دنبلی (بامداد، ۱۳۷۱، ج ۱: ۷۹) و شاید به تحریک آقامحمدخان قاجار (ریاحی، ۱۳۷۲: ۱۷۶) در سال ۱۲۰۰ ق کشته شد (روحانی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۹۵).

از دیگر امرای خاندان دنبلی در این دوره می‌توان به سلمان‌خان دنبلی، برادر کوچک احمدخان، که در ۱۱۷۶ ق فرمان حکومت سلماس را از کریم‌خان زند دریافت کرد (غفاری، ۱۳۶۹: ۲۱۴) و علی‌خان، پسرعموی نجف‌قلی‌خان (دنبلی، ۱۳۴۹: ۶۲) و خدادادخان، پسر نجف‌قلی‌خان که در ۱۱۹۶ ق به عنوان بیگلربیگی و حاکم تبریز منصوب شد (غفاری، ۱۳۶۹: ۶۳۰) و شش سال در این مقام بود (دنبلی، ۱۳۴۲: ۲۹۱) اشاره کرد.

در مجموع، می‌توان به این برداشت رسید که دوره افشار و زند برای خاندان دنبلی دوران شکوفایی و نمایش قدرت است. درخشش امرای مقتدر که از یک سو در اداره منطقه تحت حاکمیت خود، کارایی لازم را از خود نشان داده و از سوی دیگر، در همراهی با سیاستهای دولت مرکزی در قالب ایفای نقش فعال در سیاست داخلی و خارجی، شیوه منطقی همکاری متقابل را در پیش گرفته‌اند، از ویژگی‌های امارت دنبلی

افزونتری داشته و محمدحسن خان علاوه بر منصب بیگلربیگی تبریز، مقام اتابیکی آقامحمدخان قاجار را نیز به نجف‌قلی خان دنبلی داده بود (دنبلی، ۱۳۵۱: ۸۶).

از دیگر نمودهای روابط خاندان دنبلی و قاجار، لغو اقامت اجباری اعضای خاندان دنبلی در شیراز به وسیله آقامحمدخان و بازگشت آنها به آذربایجان و همچنین تمديد امارت خدادادخان در تبریز است (دنبلی، ۱۳۴۲: ۲۹۱).

مقایسه منابع این استنتاج را تقویت می‌کند که حسین‌قلی‌خان، پسر احمدخان (نادر میرزا، ۱۳۷۳: ۳۷۲) که از او با عنوان «حسین خان دنبلی خویی» نیز یاد شده (ساروی، ۱۳۷۱: ۱۹۴) پس از خدادادخان دنبلی به قدرت رسیده است. به این ترتیب، امارت، از خاندان نجف‌قلی‌خان به فرزندان احمدخان دنبلی که گونه‌ای رقابت با یکدیگر داشته‌اند، منتقل می‌شود. در ۱۲۰۵ ق حسین‌قلی‌خان دنبلی، فرمان حکومت تبریز و خوی و سلماس را از آقامحمدخان دریافت (موسوی‌نامی، ۱۳۶۸: ۳۳۵) و در مقام یکی از امرای منطقه مرزی آذربایجان، دولت مرکزی را از تدارک روسها برای اعزام نیرو به مرزهای ایران مطلع کرد (نقیسی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۸۹). او که تلاش می‌کرد روابط مناسبی با آقامحمدخان قاجار داشته باشد (ریاحی، ۱۳۷۲: ۱۸۰ و ۱۸۸)، در ۱۲۰۷ ق از ورود سلیمان خان قاجار - که در واقع نماینده دولت مرکزی بود - به آذربایجان استقبال کرد (هدایت، ۱۳۳۹، ج ۹: ۲۵۳). حسین خان دنبلی در مقام «بیگلربیگی خوی» (هدایت، ۱۳۳۹، ج ۹: ۲۳۰) با برادرش جعفرقلی خان اختلاف داشت و تحریکات جعفرقلی خان علیه حسین خان نزد آقامحمدخان قاجار، سرانجام موجبات برکناری، حبس در تهران و واگذاری حکومت خوی و آذربایجان به جعفرقلی خان دنبلی را در پی داشت (هدایت، ۱۳۳۹، ج ۹: ۳۰۹). حکومت جعفرقلی خان تا کشته شدن آقامحمدخان قاجار تداوم

برادرزاده‌اش را به حکومت خوی «سربلند فرمود» (دنبلی، ۱۳۴۲: ۲۹۰). این مورد در ردیف نخستین تماسهای خاندان دنبلی و قاجار به‌شمار می‌رود.

شهبازخان که از «اعظام امرای آذربایجان» بود و به‌ظاهر با آزادخان افغان همراه بود، اما با محمدحسن خان قاجار «وفاق باطنی» داشت، در ۱۱۷۰ ق به خان قاجار پیوست (هدایت، ۱۳۳۹، ج ۹: ۳۷) و با این اقدام، موجبات شکست آزادخان (گلستانه، ۱۳۵۶: ۳۱۷) و تقویت جبهه‌ی قاجار را فراهم آورد (موسوی‌نامی، ۱۳۶۸: ۶۰).

محمدحسن خان پس از آن که آقامحمدخان، پسر شانزده ساله خود را «به نیابت ایالت در دارالسلطنه تبریز بر مسند جلالت برنشانند» (هدایت، ۱۳۳۹، ج ۹: ۴۰)، در ۱۱۷۱ ق از آذربایجان به سمت عراق و فارس حرکت کرد (بامداد، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۵۲) و شهبازخان دنبلی نیز با شش هزار نفر (غفاری، ۱۳۶۹: ۷۷) برای «دفع کریم‌خان» او را همراهی می‌کرد (دنبلی، ۱۳۵۱: ۸۷).

شهبازخان تا ۱۱۷۲ ق (موسوی‌نامی، ۱۳۶۸: ۶۹) و به روایتی تا ۱۱۷۳ ق (غفاری، ۱۳۶۹: ۱۲۱) همراه محمدحسن خان بود و در آن سال در نتیجه اختلاف بین خوانین قاجار، که موجب روی‌گردانی تعدادی از سرداران و بزرگان همراه شد، از خان قاجار جدا شد و به آذربایجان بازگشت (هدایت، ۱۳۳۹، ج ۹: ۵۴).

روابط شهبازخان و نجف‌قلی‌خان دنبلی با محمدحسن خان قاجار به گونه‌ای همزمان و موازی ادامه داشته است. عبدالرزاق بیگ پسر نجف‌قلی‌خان گفته است زمانی که محمدحسن خان قاجار «مملکت آذربایجان را مفتوح فرمود، ابوی طاب‌نراه به خدمت ایشان تقرب جسته، منزلتی عالی یافت.» نجف‌قلی‌خان به حکم شیخوخت، نزد خان قاجار ارج و قرب

پایان حکومت خاندان دنبلی در خوی

از حوادث مهم این دوره، حضور عباس میرزا، ولی عهد فتحعلی شاه در آذربایجان و جنگ با جعفرقلی خان دنبلی است. این حادثه با پایان امارت خاندان دنبلی در خوی و آذربایجان مرتبط است. از آنچه هدایت گفته، چنین برداشت می‌شود که دست‌کم یکی از اهداف ورود عباس میرزا در اواسط «محرم یک‌هزار و دو صد و چهارده» به تبریز، تعیین تکلیف و مقابله با تحکرات و تنش‌زایی‌های جعفرقلی خان دنبلی و در واقع تثبیت و گسترش اقتدار دولت مرکزی بوده است (هدایت، ۱۳۳۹، ج ۹: ۳۵۶ - ۳۵۸). نبرد قوای دولتی و جعفرقلی خان دنبلی در سلماس، به شکست خان دنبلی انجامید (نادرمیرزا، ۱۳۷۳: ۲۴۰). جعفرقلی خان به قلمرو عثمانی گریخت و محمودخان دنبلی، از رجال دربار فتحعلی شاه، به حکومت خوی منصوب شد (همانجا). شکست جعفرقلی خان در نبرد با قوای دولتی به فرماندهی عباس میرزا، در واقع نقطه پایان حکومت سلطنت‌گونه خاندان دنبلی در خوی و آذربایجان به‌شمار می‌رود (ریاحی، ۱۳۷۲: ۱۹۰ و ۱۹۳).

در دوره قاجار، درگیری‌های داخلی امرای دنبلی افزایش می‌یابد و تا بالاترین سطوح حاکمیت بازتاب می‌یابد و در تصمیم‌گیری‌های شاه درباره عزل و نصب امرای این خاندان اثر می‌گذارد. دوره افول خاندان دنبلی با ظهور سلسله‌ی قاجار که در ابتدای راه کسب و گسترش و تمرکز قدرت بود، همزمان شده است. این تقارن را اگرچه نمی‌توان غیرطبیعی دانست، اما به هر حال تیر خلاصی بود که بر پیکر نیمه‌جان امارت دنبلی زده می‌شد. با این اوصاف، باید اذعان کرد که درباره ابعاد و زوایای گوناگون چگونگی پایان حکومت دنبلی، منابع چندان آشکار سخن نگفته‌اند و در این باره نقاط ابهامی وجود دارد.

یافت. در اوایل سلطنت فتحعلی شاه قاجار، جعفرقلی خان دنبلی «بیگلریگی کل ممالک آذربایجان» (هدایت، ۱۳۳۹، ج ۹: ۳۲۴) و پسرش، بیوک‌خان، به رسم گرو، مقیم دربار فتحعلی شاه بود (هدایت، ۱۳۳۹، ج ۹: ۳۵۰). به نظر می‌رسد حکومت جعفرقلی خان در دوره فتحعلی شاه چندان طولانی نبوده؛ به‌گونه‌ای که مدت کوتاهی پس از جلوس فتحعلی شاه دو اتفاق، که از جهاتی مهم به‌شمار می‌روند، در روابط دولت مرکزی و خاندان دنبلی روی داده است: یکی از این دو، آزادی حسین‌قلی خان دنبلی از زندان و انتصاب دوباره وی به حکومت خوی و اطراف و دیگری، برکناری و فرار جعفرقلی خان به «سرحدات روم» بوده است (هدایت، ۱۳۳۹، ج ۹: ۳۲۹). عملکرد سیاسی جعفرقلی خان در مجموع دآوری مثبت محققان را به همراه ندارد. از یک سو، وی را عامل نارضایتی و شکایت جمعی از بزرگان شکی و حتی یکی از عوامل زمینه‌ساز جنگ ایران و روس دانسته‌اند (نفیسی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۴۴) و از دیگر سو، رفتار وی را باعث واکنش دولت مرکزی و اعزام نیرو برای مقابله با تحکرات تنش‌آفرین او برشمرده‌اند. ابراهیم خان قاجار در ۱۲۱۳ ق به همین منظور از جانب فتحعلی شاه به آذربایجان اعزام شد (بامداد، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۵).

جنگ ایران و روس و ایران و عثمانی عرصه دیگری از حضور قوای نظامی و امرای خاندان دنبلی در دوره قاجار است. بخشهایی از قوای نظامی دنبلی (جهانگیر میرزا، ۱۳۸۴: ۳۴) و همچنین برخی فرماندهان، از جمله حاتم‌خان دنبلی در صحنه جنگ ایران و روس حضور داشته‌اند (هدایت، ۱۳۳۹، ج ۹: ۴۴۸). امیراصلان خان دنبلی نیز در جنگ با عثمانی یکی از سرداران ایران در محاصره قلعه آق‌سرای بوده است (هدایت، ۱۳۳۹، ج ۹: ۵۹۴).

نیز پذیرفته شود، با عنایت به این که در دوره زمانی مورد نظر، برخی از حاکمان محلی در کنار مرزهای روسیه، متأثر از قدرت روسیه و متمایل به این کشور بودند، امر عجیب و نادری به شمار نمی‌رود.

پرورش چهره‌های فرهنگی و سیاسی در امارت خاندان دنبلی

دستگاه دنبلی‌ها موجب تربیت عده‌ای از منشیان و مستوفیان و کارگزاران حکومتی شد که نسل بعدی آن‌ها در دستگاه قاجاریه درخشیدند؛ از جمله می‌توان از این افراد نام برد: میرزا حسن شیخ الاسلام، آقا ابراهیم شیخ الاسلام، میرزا محمد رضای هندی، میرزا محمد علی اصفهانی، حریف جندقی خویی، مهر علی خویی، برفی خویی، مهجور خویی، شوریده خویی، ساغر تبریزی، تائب خویی، میرزا مهدی منشی، مظهر خویی، آقامیر یعقوب کوه‌کمری، حاجی میرحسین هاشمی، حاجی میرزا ابراهیم دنبلی، خاندان فانی زنوزی، فانی خویی (ریاحی، ۱۳۷۲: ۳۱۷).

شخصیت‌های برجسته خاندان دنبلی در دوره قاجار

چنین استنباط می‌شود که در دوره قاجار صبغه سیاسی رجال خاندان دنبلی کاهش یافته، وجهه فرهنگی و ادبی آنان پررنگ‌تر می‌شود؛ به گونه‌ای که چند تن از چهره‌های برجسته ادبی و تاریخی دنبلی در این دوره ظاهر شده‌اند.

عبدالرزاق بیگ دنبلی

متخلص به مفتون، پسر نجف‌قلی خان و از مورخان و ادیبان مشهور دوره قاجار است. شخصیت ادبی و فرهنگی اش در دوران اقامت در شیراز شکل گرفت. قائم مقام فراهانی از او به نیکی یاد کرده است (دنبلی،

با وجود برجیده شدن بساط حکومت خاندان دنبلی در آذربایجان، حضور عناصری از این خاندان در سطوحی از حاکمیت - اگرچه با نوسان - در دوره قاجار تداوم یافت. از جمله شخصیت‌های خاندان دنبلی که در زمره مقامات دربار فتحعلی‌شاه به‌شمار می‌رفت، محمودخان، پسر شهبازخان دنبلی است که عنوان قوریساول‌باشی (رئیس تشریفات) دربار را داشته است (هدایت، ۱۳۳۹، ج ۹: ۶۲۴). محمودخان در عرصه‌هایی از سیاست داخلی و خارجی، از جمله سفر فتحعلی‌شاه به اصفهان برای مقابله با ناآرامی‌ها، حکومت خوی، حکومت اصفهان و گفتگو با سفیرای روس و عثمانی ایفای نقش کرده است (هدایت، ۱۳۳۹، ج ۹: ۵۴۹ و ۶۲۴).^۸ همچنین غلام‌علی‌خان دنبلی در زمان انتصاب مسعود میرزا، پسر ناصرالدین‌شاه به حکومت مازندران، چهار سال پیشکاری وی را به‌عهده داشته است (مسعود میرزا، ۱۳۶۸، ج ۱: ۵۶). سلیمان‌خان دنبلی در ۱۲۶۷ ق حاکم تربت بود و در مقابله با سرکشی سالار در خراسان نیز به نمایندگی از دولت مرکزی حضور داشت (خورموجی، ۱۳۶۳: ۹۱).

از جمله نقاط منفی که برای برخی امرای دنبلی در دوره قاجار ذکر شده، گرایش یا وابستگی به روسیه است. جعفرقلی‌خان متهم به وابستگی به روسیه و امیراصلان‌خان دنبلی نیز متهم است که در برابر حملات قوای نظامی روس، مقاومت نکرد و «خوی را به تصرف سپاه روسیه داد» (هدایت، ۱۳۳۹، ج ۹: ۳۹۰ و ۶۷۸). توجه به این نکته لازم است که فرضیه ارتباط دو امیر دنبلی با روسیه، در کنار تعداد دیگری از امرای منطقه مرزی ایران و روس، در یک منبع نزدیک به دولت مرکزی و شاید با هدف توجیه بخشی از ضعف و ناکارآمدی حاکمیت در مقابله با تهدیدات خارجی، مطرح و بزرگ‌نمایی شده و از این حیث پذیرش آن مستلزم احتیاط بیشتری است؛ هرچند اگر این فرضیه

۱۳۴۹: دو). برخی نسبت به آثار تاریخی او نظر مثبتی نداشته، «انتظار راست‌گویی» از او ندارند (نفیسی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۱۲، ۱۴۶ و ۲۸۹). در مقابل، برخی وی را از حیث صداقت و امانت، به ابوالفضل بیهقی تشبیه کرده است (دنبلی، ۱۳۴۹: دو). وی در ۱۲۴۳ ق درگذشت (روحانی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۹۳) و از جمله آثار اوست: *مآثر سلطانیه*، *حدائق الادبا*، *تجربه الاحرار* و *تسلیه الابرار*، *همایون‌نامه*، *نگارستان دارا*، *ریاض‌الجنه*، *ترجمه سفرنامه کروسینسکی*.

محمودخان دنبلی

از نوادگان شهبازخان دنبلی، در حکمت، طب، تاریخ و شعر تحصیل کرد و از مقربان دربار فتحعلی‌شاه و صاحب دیوان اشعار بود (دنبلی، ۱۳۴۲: ۷۶ تا ۷۸). در ۱۲۶۰ ق در اصفهان درگذشت (روحانی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۹۵).

حیران، دختر کریم‌خان دنبلی، از شاعران معاصر عباس‌میرزا که به فارسی و کردی و ترکی شعر می‌سرود (روحانی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۳۵۱) و علی‌بن محمدبن عبدالرزاق، متخلص به «غریب» از شعرا و فضلالی اوایل قرن سیزدهم ق که در زمینه تاریخ اروپا دارای تألیف و ترجمه است (روحانی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۴۲۰) و بهاءالدین بیگ دنبلی، از فرزندان عبدالرزاق بیگ که تفسیری به فارسی و شرحی بر دیوان انوری به او نسبت داده (دنبلی، ۱۳۴۹: ده) و از او به عنوان «خواص خلوت خدیو ایران» یاد شده (سعادت‌نوری، بی‌تا: ص ۲۴۳) از دیگر چهره‌های علمی و ادبی خاندان دنبلی به‌شمار می‌روند.

دنبلی‌های شاخه کاشان، فتحعلی‌خان صبا،
ملک‌الشعرا

شاخه ای از خاندان دنبلی در زمان نادرشاه افشار در نتیجه اختلافات داخلی این خاندان به کاشان مهاجرت و در آنجا اقامت کرده اند. جد دنبلی‌های شاخه کاشان «شریف‌بیگ» (دنبلی، ۱۳۴۲: ۴۱) و به روایتی «غیاث‌بیگ» نام داشته است و خانواده‌های ضرابی کاشان، ملک‌الشعرا بهار و زین‌العابدین‌خان مؤتمن‌الاطبا، طبیب ناصرالدین‌شاه از فرزندان او هستند (ریاحی، ۱۳۷۲: ۲۸۸). منصب ملکی شعرا از زمان فتحعلی‌خان صبا در عهد فتحعلی‌شاه در خاندان ملک‌الشعرا که اصلاً دنبلی هستند، ماندگار شد (اعتمادالسلطنه، بی‌تا: ۱۹۶).

محمودخان ملک‌الشعرا کاشانی

از خاندان فتحعلی‌خان صبا، ملک‌الشعرا دوره فتحعلی‌شاه و منتسب به دنبلی‌های کاشان است. تعبیر آمیخته با اغراق «اولین فاضل ممالک محروسه ایران» و سرآمد در رشته‌های گوناگون علم و هنر و فنون مختلف، در توصیف وی به‌کار رفته است (اعتمادالسلطنه، بی‌تا: ۱۹۶)^۹

اقدامات عمرانی خاندان دنبلی

اساس شهر خوی را از یادگارهای احمدخان دنبلی می‌دانند که «با ساختن قلعه و برج و بارو و میدانها و خیابانهایی سرسبز و کاروانسراها و باغها و ارگ حکومتی آن را به صورت شهر مهمی درآورد» (ریاحی، ۱۳۷۲: ۳۰۷). از جمله بناهایی که به‌وسیله حاکمان دنبلی در خوی احداث شده، می‌توان به این موارد اشاره کرد: کاروان‌سرای خان، بازار خوی، باغ دلگشا و قلعه خوی از بناهای احمدخان دنبلی. علاوه بر این، مساجد فراوان از جمله مسجد حسین‌قلی‌خان، مسجد سلمان‌خان، مسجد ملاحسن، باغ هفت طبقه فیروزق،

آذربایجان، حکومت محلی دنبلی به نقطه پایان خود رسیده، برای همیشه به تاریخ می پیوندد. هرچند حضور عناصری از این خاندان در بخشهایی از حاکمیت و دولت مرکزی همچنان تداوم می یابد.

۲- دوره زمانی حکومت این خاندان را می توان از اواخر آق قویونلو تا اوایل قاجار و به طور مشخص سال ۱۲۱۴ق و حضور عباس میرزا در آذربایجان دانست. از نظر جغرافیای سیاسی و اداری، برخی مناطق کردنشین در شرق ترکیه کنونی، بخش هایی از آذربایجان، بویژه مناطق خوی، چورس، سلماس و تبریز مهمترین مراکز و پایگاه های حکومت محلی دنبلی بوده اند. تا اواخر دوره صفویه، چورس اهمیت بیشتری داشته است و پس از آن، خوی به آرامی جایگزین می شود.

۳- نقش و کارکرد شخصیت ها و خاندان دنبلی، به عنوان خاندانی با خاستگاه قومی (جامعه گُرد)، در ابعاد گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، ادبی، عمرانی و مذهبی در سده های اخیر تاریخ ایران در دو حوزه امارت دنبلی در خوی و سطوحی از حاکمیت دولت مرکزی، در ابعاد چندگانه قابل اشاره است. از نظر سیاست داخلی، همراهی نسبتاً مستمر و مبتنی بر منافع و امنیت ملی با دولت مرکزی، در بعد سیاست خارجی حضور در مرزهای آذربایجان و مقابله با تهدیدهای روس و عثمانی، در ابعاد ادبی و فرهنگی تربیت شخصیت ها و چهره های برجسته علمی و ادبی که در حوزه های گوناگون فرهنگ و ادب و تاریخ بعضاً در ردیف برجستگان نخست کشوری به شمار می روند، در بعد عمرانی اقدامات در خور توجه و فراوان در شهرهای آذربایجان، از جمله خوی و تبریز، از نظر مذهبی توجه به بازسازی و نوسازی عتبات عالیات در عراق، از جمله ابعاد گوناگون کارکرد خاندان دنبلی در تاریخ ایران است. قراین موجود نشان می دهد که بزرگان دنبلی گاه حتی در بالاترین سطوح حاکمیت،

پل خاتون، حمام محمدیگ و همچنین تعمیرات مشاهد متبرکه سامره، از دیگر اقدامات عمرانی خاندان دنبلی است (ریاحی، ۱۳۷۲: ۳۰۹). منابع دیگر نیز به اقدامات عمرانی برخی امرای دنبلی، از جمله نجف قلی خان، احمدخان، حسین قلی خان و جعفر قلی خان در تبریز و خوی و عتبات عالیات در عراق اشاره کرده اند (نادر میرزا، ۱۳۷۳: ۱۴۹ و ۱۹۸؛ روحانی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۹۲ و بامداد، ۱۳۷۱، ج ۱: ۴۴۷).

نتیجه

۱- اگرچه تاریخ خاندان دنبلی و فراز و فرود حکومت این خاندان در آذربایجان از برخی ابعاد در ابهام قرار دارد، اما این اندازه روشن است که پایه گذاری و شکل گیری حکومت خاندان دنبلی در اوایل دوره صفویه و به طور مشخص در زمان شاه تهماسب صفوی و اوج قدرت این خاندان در دوره صفوی، در زمان شاه عباس اول بوده است. پس از شاه عباس اول، روند وقایع و تحولات مرتبط با این خاندان تا اواخر صفویه در هاله ای از ابهام قرار دارد. به طور تقریبی، همزمان با اوج گرفتن قدرت نادر، چند و چون حکومت محلی دنبلی بار دیگر در منابع بازتاب می یابد. دوره بین صفویه تا قاجار که از جهاتی با درگیری و جنگ قدرت در سطح کشور همراه است، برای حکومت دنبلی در خوی و آذربایجان با درخشش و اقتدار مترادف شده است. امرای برجسته و مقتدر دنبلی مربوط به این دوره از حکومت دنبلی می شوند. با ظهور خوانین قاجار در عرصه رقابت و نبرد بر سر قدرت و دستیابی آقا محمدخان به سلطنت، در عین حال که امرای دنبلی نقشی انکارناپذیر در شکل گیری سلسله قاجار ایفا می کنند، نشانه های افول قدرت خاندان دنبلی نیز به چشم می آید و در نهایت در دومین دهه از قرن سیزدهم هجری قمری با حضور عباس میرزا در

امکان تأثیرگذاری داشته‌اند؛ به گونه‌ای که پایه‌گذار سلسله قاجار (آقامحمدخان)، از جهاتی، پرورش یافته برخی امرای خاندان دنبلی به‌شمار می‌رود.

۴- روابط عشیره، امارت و امرای دنبلی با دولت مرکزی ایران و جوه چندگانه‌ای دارد. در مقطعی از ابتدای این امارت، نوسان و فراز و فرود بیشتری در حرکت این امارت بین قزلباش و روم به چشم می‌خورد. در تداوم حکومت صفوی، روابط حکومت محلی دنبلی و دولت مرکزی استحکام بیشتری می‌یابد. این مؤلفه حتی در زمانی که دولت مرکزی در اوج قدرت نیست، اثرگذاری خود را حفظ می‌کند؛ به گونه‌ای که تعامل امرای دنبلی و دولت مرکزی در مقطع ارتقای ایل قاجار به حاکمیت، به سطح در خور توجهی افزایش یافته، خاندان دنبلی نقش غیرقابل انکاری در گسترش قدرت ایل قاجار در مسیر دستیابی به قدرت مرکزی ایفا می‌کند.

۵- در بررسی رویدادها و تحولات مرتبط با امارت، شخصیتها و خاندان دنبلی، با آنکه دارای خاستگاه قومی (کرد) و در مقطعی وجوه افتراق مذهبی (یزیدی، اهل تسنن شافعی) هستند، کمتر نشان و سخنی از پی‌گیری تمایلات قومی و ترجیح آن بر منافع ملی و کشوری در میان است. مصادیق تنش و واگرایی در روابط دوجانبه خاندان دنبلی و دولت مرکزی را می‌توان در موارد معدودی از شورشهای محلی یا گرایش برخی نخبگان سیاسی این خاندان به بعضی دولت‌های همجوار یافت و البته، در این موارد نیز انگیزه و زمینه واگرایی نشأت گرفته از خواسته‌ها و تعلقات قومی نیست.

پی‌نوشتها

۱- این منبع فرضیه خود را چنین شرح داده است که

یحیی برمکی چهار پسر داشته است: جعفر، محمد، فضل، موسی. این آخری و اولاد او والی شامات بوده و در آنجا ۵۰ سال سلطنت کرده‌اند. عیسی بیگ‌نام از این خانواده که ابوموسی ثانی لقب داشته است، به قلعه دنبلی و سگمان آباد آمده ... پس از زمانی اکراد دنبلی که از سی هزار خانوار متجاوز بوده‌اند، دست ارادت به او داده و اعقاب او مدتها در آن سامان حاکم و فرمان‌فرمای آن طایفه شده ... تا ظهور سلطان حیدر صفوی استقلال داشته‌اند (دنبلی، ۱۳۴۲: ی).

۲- بررسی منابع نشان می‌دهد که دست‌کم سه فرقه متفاوت با عنوان مشابه یزیدی وجود داشته یا دارند: نخست یزیدیان منسوب به یزید بن انیس که از خوارج به‌شمار می‌روند، دوم یزیدیان که به‌گفته دبستان مذاهب هوادار امویان، از جمله معاویه و یزید بن معاویه و مخالف علی (ع) هستند و سوم یزیدیان که آنها را شیطان‌پرست نیز می‌گویند و اعتقادی التقاطی و آمیخته از برخی باورهای ایران باستان، مانوی، اسلام و دیگر ادیان دارند. قراین موجود نشان می‌دهد یزیدیان کردستان از دسته اخیر هستند. برای آگاهی بیشتر درباره فرقه‌های مختلف یزیدیه ر.ک: ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۱۷۴، تاریخ تصوف در کردستان، توکلی، صفحات ۱۵ تا ۲۶، مقدمه دکتر حشمت‌الله طیبی بر کتاب تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، دبستان مذاهب ج ۱ ص ۲۴۳، فرهنگ فرق اسلامی، مشکور ص ۴۷۱ تا ۴۷۶، یزیدیان یا شیطان‌پرستان، تونجی صفحات متعدد.

۳- عبدالرزاق همچنین به اقدامات عمرانی احمدخان دنبلی در سال ۱۱۹۸ ق در «تعمیر مشاهد متبرکه سرمن‌رأی که سالها مشهود ضمیر و مکتوم خاطر مهر تنویرش بود» اشاره کرده و به صراحت گفته است که «قریب دوازده هزار تومان زر مسکوک برای انجام و

است و مشخص نیست ایوب‌خان از خاندان دنبلی بوده یا حکومت چورس و خوی به افرادی خارج از خاندان مذکور واگذار شده است (ر.ک: **دستور شهریاران**: ۹۶).

۸- در نامه‌ای از قائم‌مقام فراهانی به برادرش، میرزاموسی، در ایام قتل گریبایدوف، از محمودخان دنبلی به عنوان یکی از گزینه‌های اعزام به روسیه به عنوان عذرخواهی از قتل گریبایدوف یاد شده است (مجله یادگار، ش ۹، اردیبهشت ۱۳۲۵: ۳۸ - ۴۹).

۹- بررسی‌ها و مطالعات کتابخانه‌ای و میدانی نشان می‌دهد که برخی خانواده‌ها و زیرمجموعه‌های خاندان دنبلی در مناطق مختلف، از جمله کاشان و آذربایجان و تهران اقامت داشته‌اند و بنا به دلایلی - از جمله آنچه گفته شد - نام خانوادگی آنها تغییر یافته است. به عنوان یک نمونه عینی می‌توان به مرحوم علی‌قلی‌خان دنبلی (خدییو نسب) پدرخانم نگارنده اشاره کرد که از شخصیت‌های بنام خاندان دنبلی بود و در ۵ اسفند ۱۳۸۶ به رحمت ایزدی پیوست.

منابع

- ۱- اعتمادالسلطنه (بی تا). **المآثر والآثار**، تهران: سنایی.
- ۲- التونجی محمد. (۱۳۸۰). **یزیدیان یا شیطان پرستان**، ترجمه احسان مقدس، تهران: عطایی.
- ۳- بامداد، مهدی. (۱۳۷۱). **شرح حال رجال ایران**، تهران: زوار، چاپ چهارم.
- ۴- بدلیسی، شرف‌خان. (۱۳۷۳). **شرف‌نامه**، به تصحیح محمد عباسی، تهران: حدیث، چاپ سوم.
- ۵- ترکمان، اسکندریگ. (۱۳۵۰). **عالم‌آرای عباسی**، اصفهان: امیرکبیر و تأیید.
- ۶- توکلی، محمدرئوف. (۱۳۸۱). **تاریخ تصوف در کردستان**، تهران: توکلی، چاپ دوم.
- ۷- جهانگیرمیرزا. (۱۳۸۴). **تاریخ نو**، به تصحیح عباس اقبال، تهران: علم.

اتمام این امر شگرف ... مساعی جمیله به تقدیم رسانید» (دنبلی، ۱۳۵۱: ۲۰۹). علاوه بر این، **تاریخ مشاهیر** کرد به ارتباط خاندان دنبلی با فرقه بکتاشیه اشاره کرده و گفته است بزرگان دنبلی در ابتدا سمت ارشاد و تصوف داشته و دارای تکیه و خانقاه بوده و از جمله در گسترش طریقت بکتاشیه مؤثر بوده‌اند (روحانی، ۱۳۸۲: ج ۱، ۳۵۱). برخی بدون اشاره به دوره زمانی، دنبلی‌ها را کردهای ترک‌زبان و شیعه‌مذهب خوانده‌اند (Encyclopedia of Islam vol V p 460). غلام‌رضا طباطبایی مجد نیز در **تصحیح تاریخ تبریز** بدون اشاره به مقطع زمانی خاصی، گفته است که دنبلی‌ها شیعه‌مذهب‌اند (نادر میرزا، ۱۳۷۳: ۲۰۰).

۴- برخی خاندانهای برجسته مانند نعمت‌اللهی‌ها با رسمیت یافتن تشیع در عصر صفوی به این مذهب تمایل پیدا کردند و برای پرهیز از رویارویی با حکومت صفوی، تشیع را پذیرفتند و با خاندان صفوی وصلت کردند و حتی چنین وانمود کردند که شاه‌نعمت‌الله ولی نیز در زمان حیات خود شیعه بوده است. برای اطلاع بیشتر ر.ک:

Hossein Mirjafari, *The Haydar-i Nimati conflicts in Iran*, Iranian Studies(USA), volume XII, nos 3-4 Summer - Autumn 1979 pp. 135 - 162.

۵- درباره سکمن‌آباد که به شکل‌های دیگر، از جمله سکلان‌آباد و سگمان‌آباد نیز در منابع آمده، نادر میرزا به نقل از «جهان‌نما»ی کاتب چلبی گفته است که: «سکلان‌آباد ناحیتی نزدیک به خوی است که عشیره دنبلی را وطن است» (نادر میرزا، ۱۳۷۳: ۲۱۱).

۶- چورس: ناحیه‌ای در ساحل چپ رود قطور و شمال خوی است (ر.ک: دستور شهریاران: ۳۵۶).

۷- برای نمونه، در وقایع سال ۱۱۰۷ ق از انتصاب ایوب‌خان نامی به حکومت چورس سخن گفته شده

- ۲۲- محمدابراهیم بن زین‌العابدین. (۱۳۷۳). دستور شهریاران، تهران: بنیاد افشار.
- ۲۳- مردوخ کردستانی، محمد. (بی‌تا). تاریخ کرد و کردستان، سنندج: غریقی.
- ۲۴- مروی، محمدکاظم. (۱۳۷۴). عالم‌آرای نادری، به تصحیح محمدامین ریاحی، تهران: علمی.
- ۲۵- مسعود میرزا. (۱۳۶۸). تاریخ مسعودی، به اهتمام حسین خدیو جم، تهران: اساطیر.
- ۲۶- مصاحب، غلام حسین. (۱۳۴۵). دائره‌المعارف فارسی، تهران: فرانکلین.
- ۲۷- موسوی نامی، میرزا محمدصادق. (۱۳۶۸). تاریخ گیتی‌گشا، به اهتمام سعید نفیسی، تهران: اقبال، چاپ چهارم.
- ۲۸- نادر میرزا. (۱۳۷۳). تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: ستوده.
- ۲۹- نفیسی، سعید. (۱۳۷۶). تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در دوره معاصر، تهران: بنیاد، چاپ دهم.
- ۳۰- هدایت، رضاقلی خان. (۱۳۳۹). روضه‌الصفای ناصری، تهران: خیام.
- نشریات:
- ۳۱- اقبال، عباس. (۱۳۲۵). «نامه‌ای از قائم‌مقام فراهانی»، یادگار، ش ۹، از صص ۳۸ - ۴۹.
32. Bosworth, c.e. (1986), Encyclopedia of Islam volume V, Bearman, Leiden.
33. Hossein Mirjafari. (1979), "The Haydar-i Nimati conflicts in Iran", Iranian Studies (USA), volume XII, nos 3-4, Summer - Autumn, pp. 135 - 62.
- ۸- خورموجی، میرزاجعفر. (۱۳۶۳). حقایق الاخبار ناصری، تهران: نی، چاپ دوم.
- ۹- دنبلی، عبدالرزاق بیگ. (۱۳۴۲). نگارستان دارا، به اهتمام خیام‌پور، تبریز: بی‌نا.
- ۱۰- دنبلی، عبدالرزاق بیگ. (۱۳۴۹). تجربه‌الاحرار و تسلیه‌الابرار، به تصحیح حسن قاضی طباطبایی، تهران: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- ۱۱- دنبلی، عبدالرزاق بیگ. (۱۳۵۱). مآثر سلطانیه، تهران: ابن‌سینا، چاپ دوم.
- ۱۲- روحانی، بابامردوخ. (۱۳۸۲). تاریخ مشاهیر کرد، تهران: سروش، چاپ دوم.
- ۱۳- ریاحی، محمدامین. (۱۳۷۲). تاریخ خوی، تهران: توس.
- ۱۴- زکی بیگ، محمدامین. (۱۳۸۱). زبده تاریخ کرد و کردستان، ترجمه یدالله روشن‌اردلان، تهران: توس.
- ۱۵- ساروی، محمدفتح‌الله. (۱۳۷۱). تاریخ محمدی، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: امیرکبیر.
- ۱۶- سعادت‌نوری، حسین. (بی‌تا). زندگی حاج میرزا آقاسی، تهران: وحید.
- ۱۷- سنندجی، میرزاشکرالله. (۱۳۷۵). تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، به تصحیح حشمت‌الله طبیبی، تهران: امیرکبیر.
- ۱۸- شهرستانی، ابوالفتح محمدبن عبدالکریم. (۱۳۶۱). ملل و نحل، ترجمه مصطفی خالقداد هاشمی، به تصحیح سیدمحمدرضا جلالی نایینی، تهران: اقبال، چاپ سوم.
- ۱۹- غفاری کاشانی، ابوالحسن. (۱۳۶۹). گلشن مراد، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: زرین.
- ۲۰- قمی، قاضی احمدبن شرف‌الدین. (۱۳۶۳). خلاصه‌التواریخ، تهران: دانشگاه تهران.
- ۲۱- گلستانه، ابوالحسن بن محمدامین. (۱۳۵۶). مجمل‌التواریخ، به اهتمام مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.